



پیش درآمدی بر «سیمای زن در قرآن»

محمد ابراهیم محمدی

زن در نهاد خانواده

بررسی‌های تاریخی حکایت از دوره‌ای دارد که در آن زن -بر خلاف شکل متعارف- از محوریت خاصی در امر خانه و خانواده برخوردار بوده است. در این مقطع، زن به‌عنوان متولی و دست‌اندرکار مسائل و امور مختلف خانواده، نقش‌های کلیدی ایفاء می‌کرده است. در این مرحله که همگام با نخستین رویکرد انسان به امر کشاورزی و توازن کاشت و داشت بوده است، زن به سبب بهره‌مندی از موهبت طبیعی فرزند زایی و هم، کار مداوم و همدوش مرد، موقعیت ارجمند و ستایش آمیزی یافته بود، به گونه‌ای که مرد در نخستین مرحله ازدواج خود و هم به پاس همین اصل، مدتی چند را در کنار خانواده دختر به فعالیت اقتصادی پرداخته و تلاش می‌کرد رضایت دختر و مادر خانواده را فراهم آورد و دختر می‌توانست در صورت مشاهده کاستی‌های ناخوشایند، عذر ایشان را بخواهد^۱.

۱. جمیله کدیور، زن، ص ۱۱۷، به نقل از: حیات اجتماعی زن در تاریخ ایران، ص ۲۵.

زن با گذر از ناتوانی فیزیولوژی، از جهات مختلف با مرد برابری می‌نموده است. به نوشته ویل دورانت^۱، او همپای مرد برای خانه تلاش و در هنگامه ضرورت، مسلحانه از خانواده دفاع نموده و در کنار آن به وظایف و مسؤولیتهای طبیعی خود می‌پرداخته است. در این دوره، روابط و همزیستی به گونه مسالمت‌آمیز و به دور از تحولات و تنشهای خانوادگی بوده و اگر مواردی خلاف این هم مشاهده می‌شد، تنها از شرایط زندگی یا مسائل محیطی حکایت داشته است.

نخستین بنیانگذاران هنر

برخی از تاریخنگاران، زنان را بنیانگذاران اصلی هنر و حرفه‌های کارآمد روز می‌دانند و ریشه بسیاری از هنرهای دستی را گواه آن می‌شمارند. زن در کنار پرداختن به وظایف مربوط به خانه و مسؤولیتهای پیرامون آن، اقدام به کشاورزی، نخریسی، پارچه بافی، دوخت و دوز و ... نمود و هم - به نوشته ویل دورانت^۲ - خود عامل اصلی ترقی هنرهای کوزه‌گری، سبد بافی، درودگری و خانه‌سازی شد و همو در کنار همه مشاغل، در بیشتر اوقات به تجارت پرداخت.

زن در این برهه، وظایف و مسؤولیتهای سنگینی را به عهده داشته است که از جمله به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

- بنیان نهادن و سامان دادن خانه.

- سرپرستی و هدایت خانواده در مواجهه با بلاهای طبیعی و هم طبابت آنها با آشنایی به اسرار و اثرات داروهای گیاهی.

- حفاظت و نگهداری از فرزندان و دیگر افراد خانواده - در غیبت همسران - و در رویارویی با مهاجمان.

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن (مشرق زمین گاهواره تمدن)، ترجمه احمد آرام، ج ۱، ص ۴۲.

۲. همان منبع، ص ۴۳ و ۴۲.

– ابداع پاره‌ای از واژگان که بتدریج در امر تبادل و انتقال به کار می‌آمده است.^۱

توازن یا همزیستی آرام

در مجموع دوران زن سالاری را می‌توان به‌عنوان دوره توازن و همزیستی و بهره‌مندی مناسب از مواهب طبیعی دانست که زن به شهادت یافته‌های جدید باستان‌شناسی، در عین برخورداری از امتیازات و موهبت‌های اجتماعی دیگر، به خانه و فرزندان اندیشیده و از هر نوع فداکاری دریغ نمی‌کرده است.

افزون بر این، به گفته راین آیسلر (Rian Eisler)^۲ هیچ نشانه‌ای حاکی از آن نیست که زنان با وجود بهره‌مندی از سلسله مراتب بالای اجتماعی یا دینی، از این امر برای تسلط بر مردان بهره گرفته باشند. به عبارت دیگر این جامعه‌ها نه پدرسالار بودند و نه مادرسالار، بلکه با همان چیزی انطباق داشتند که متناسب با شیوه‌های سازماندهی اجتماعی مبتنی بر مشارکت است. این جامعه‌ها به همین سبب از تنش‌های ذاتی و مناسبات مبتنی بر اجبار و انقیاد به‌دور بوده‌اند.

از این گذشته، در بررسی حکاکی‌ها و حجاری‌های صخره‌ها و نقاشی‌های دیواری هنرمندان محلی پارینه سنگی، باستان‌شناسان به این نتیجه رسیدند که سمبل‌های زنانه در نقاط و بخش‌های مرکزی و ... قرار دارند، در حالی که سمبل‌های مردانه در حواشی و نقاط پیرامون آن قرار گرفته است و از آن به این نتیجه رسیده‌اند که نقش محوری و مرکزی زنان در تصاویر، نشانه اهمیت ایشان در اذهان مردم آن دوره بوده است.^۳

راین آیسلر می‌نویسد: کارهای برخی از باستان‌شناسان، مانند ماریاگیمبوتاس، جیمز ملارت و نیکولاس پلاتون پرتوی تازه‌ای بر مسأله افکنده و اندیشه‌های رایج در باره منشأ انسان را زیر و رو کرده‌اند.^۴ جامعه‌های پیش از تاریخ به هیچ وجه مردسالار،

۱. جمیله کدیور، زن، ص ۱۱۹، به نقل از: مهرانگیز کار، شناخت هویت زن ایرانی، ص ۱۹.

۲. پیام (نشریه یونسکو)، ش ۳۰۴، اردیبهشت ۱۳۷۵، ص ۶.

۳. همان منبع، ص ۱۲۰. ۴. همان منبع.

سلسله مراتبی و ستیزه جو نبوده‌اند، بلکه آرامش طلبی و مساوات جویی آنها بیشتر بوده است.^۱ به عنوان مثال در جامعه باستانی چتیل هویوک در ترکیه که به حدود ۸۰۰۰ سال پیش تعلق دارد از سلطه مرد بر زن، خبری نبوده است.

به گفته افلاطون، تمدن باستانی مینوی که در سه هزار و پانصد سال پیش، درجه‌ای عالی از دانش و فن را در جزیره کرت گسترش داد، سخت تحت تأثیر و نفوذ زنان بوده است.

در این جامعه همگون و سعادتمند، پرستش پرشور بانوی طبیعت، رواج تام داشته است.^۲

در واقع، معنای ژرف طبیعت که هنر کِرتی سرشار از آن است، گویی نشاندهنده احترام گسترده به اصل مؤنث بوده که در قالب خاک حاصلخیز تجسم یافته است.

توسعه، یا غلبه جنس برتر

دوره محوریت زن که خانواده از چارچوبی محدود در امر اقتصاد و وسایل معیشتی برخوردار بوده است، در اثر ترقی اقتصاد کشاورزی و هم توسعه تجارت در قالب افزایش حجمی و مسافرتها طولانی، موقعیت را به نفع جنس قویتر دچار تغییر نمود. به نظر ویل دورانت^۳، هنگامی که صنعت و زراعت پیشرفت کرد و سبب به دست آمدن عایدی بیشتر شد، جنس قویتر بتدریج استیلای خود را وسعت بخشید.

در واقع از رهگذر ترقی فن پرورش حیوانات اهلی، منبع تازه ثروتی به دست مرد افتاد و به این ترتیب، زندگانی، با ثبات و نیرومندتر گردید. حتی کشاورزی که در نظر کشاورزان عصر قدیم، عملی کم ارزش به شمار می‌رفت، در پایان کار، مرد را به تمامی به

۱. برای نمونه می‌توان به بلقیس ملکه سبا اشاره داشت که در قرآن داستان او آمده است و دوره‌ای نسبتاً آرام در رفتار اجتماعی مردم مشاهده می‌شود. بنگرید به: تفاسیر قرطبی، رازی، در المنثور، ذیل آیات ۴۴-۲۹ نمل. مولوی در ستایش ایشان می‌گوید:

رحمت صد تو به آن بلقیس باد
که خدایش عقل صد مرد داد
۲. مجله پیام، ش ۳۰۴، ص ۷.
۳. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۴۲.

طرف خود جلب کرد و سیادت اقتصادی را که برای زن از این رهگذر حاصل شده بود، از چنگ وی به درآورد و به این ترتیب، سرپرستی امر کشاورزی را خود به عهده گرفت، بویژه که به کارگیری ابزارهای سنگین کشاورزی، نیروی عضلانی بیشتری می‌طلبید و خود این عمل، انتقال سرپرستی زراعت را از زن به مرد سرعت بخشید.

بدین‌سان حق مادری در برابر حق پدری سر تسلیم فرود آورد و خانواده پدرشاهی که بزرگترین مرد خانواده، ریاست آن را داشت، در اجتماع به منزله واحد اقتصادی، قانونی، سیاسی و اخلاقی شناخته شد. ظهور خانواده پدرشاهی ضربه محکمی برای از بین بردن سلطه زن به شمار می‌رفت و بدین لحاظ زن و فرزنداناش به ملکیت پدر یا برادر بزرگ و پس از آن، شوهر در آمدند و این خود آغازی دیگر از تاریخ شد؛ برهه‌ای که آرامش، توازن و همزیستی، جای خود را به خشونت، نابرابری و ظلم داد.

افسانه بانوی طبیعت

بدین‌گونه زن از اوج منزلت به حضيض ذلت سقوط می‌کند. دیگر او بانوی طبیعت و رکن خانواده نیست، بلکه در میان اقوام و قبایل، وضع تیره بختی را تجربه می‌کند. چون حیوانات به کار گرفته می‌شود و از حق و حقوقی هم بهره نمی‌برد و بدین سان سیاهی ظلم، سالیان سال چتر نگون بختی را می‌گستراند.

دیگر، رفتار، معاشرت، حدود و اختیارات، مالکیت و مسؤلیت‌پذیری زن، مفاهیمی نبودند که در ارتباط با ایشان - حد اقل - وجود فرضی داشته باشند.

زن در این دوره، متأثر از پیشینه دهشتناک خود از سویی در مواجهه با خوی پدرسالاری مفرط و از دیگر سو، شوهرداری مطلق که همپایه و شاید دون‌تر از کنیز و برده می‌نمود، به کار گرفته می‌شده است. مردان در میان ملل و نظامهای قبایلی، حیات زنان را تبع و وامدار زندگی خود پنداشته و براین عقیده بودند که زنان به طفیلی ایشان پای به عرصه وجود نهاده‌اند.

مردان - همچنان که علامه طباطبایی یاد می‌کند^۱ - آنچه می‌خواستند، می‌گفتند و براین باور بودند که زنان چون حیوانات، همواره تحت قیمومیت مرد و ولایت بی‌قید و شرط ایشان می‌باشند. در حقیقت زن در میان این قبیل اقوام، تابع قهری شوهر بوده و مرگ و حیات خود را بسته به اختیار و اراده مرد می‌دانست. بدین لحاظ در میان پاره‌ای از ملل، مرگ مرد برای همیشه پرورنده حیات زن را مختوم و ایشان را ناخواسته قربانی فرهنگ افسانه‌ای حاکم بر اندیشه‌های جاهلانه می‌ساخت. این مرام بیشتر در قبایل وحشی آفریقا، استرالیا، جزایر مسکونی اقیانوسیه و آمریکای قدیم نمود فراوان داشت. در میان این دسته قبایل، رسوم چیززی نبود جز مقررات بدوی سرنوشت ساز که با باورهای قلبی ایشان عجین شده بود.

گو این که مسأله سوزاندن زن به همراه جنازه شوهر و ریختن خاکستر او در رودخانه گنگ یا برهما پوترا در این آیین از روزگاران قدیم موجود بوده و تا نیم قرن قبل هم ادامه داشته است^۲. این اقدام بدان سبب بوده که برای او پس از مرگ شوهر، وظیفه و رسالتی قائل نبودند^۳.

زن در سنت جاهلی

اقوام به ظاهر متمدنی هم که قوانین موروثی و رسوم گذشتگان را پیش گرفته بودند، در برخوردی مترقیانه با زن او را به فعالیت زیاد و وظایف طاقت‌فرسا، وادار کرده و از رفاهی اندک بهره‌مند ساختند. در این فرهنگ که بیشتر در مصر قدیم، چین، ایران و... گسترده بود، در عین پایداری حقوق و هم‌پی‌اعتنایی به منزلت زن، در مجموع شکل مترقی‌تری نسبت به اقوام بدوی به‌دست آمده بود. زن در میان این ملتها اگرچه از ارث

۱. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۴، ص ۸۵.

۲. بنگرید به: محمدحسین طباطبایی، *حیات زن در اندیشه اسلامی*، ص ۷۳.

۳. در هند وقتی مرد می‌مرد برای رهایی روحش از تنهایی، زنش را با وی زنده زنده می‌سوزاندند و این سوختن را نوعی فداکاری و عاشقی زن قلمداد می‌کردند. صائب می‌گوید:

چون زن هندو کسی در عاشقی مردانه نیست سوختن بر شمع خفته کار هر پروانه نیست

حداقل، ملکیت اندک و اختیار محدود در امر ازدواج بهره‌مند بود، اما در مقابل از جهات گوناگون فرهنگ بدوی را تجربه می‌کرد.

بدین سان ازدواج غیابی، طلاق بی شرط، خانه نشینی بعد از مرگ شوهر، انزوا و محرومیت از مصاحبت فرزندان ذکور و دهها رفتار نابهنجار دیگر، فرهنگی ماندگار و شکلی موروثی به‌خود گرفته بود.

و زنان-همچنان‌که آورده‌اند^۱ - نه انسان بودند و نه حیوان، بلکه برزخی بین این دو موجود بودند، به این معنی که از زن در حدّ یک انسان متوسط و ضعیف استفاده می‌کردند؛ انسانی که هیچ‌گونه حقی ندارد مگر همین که انسانهای دیگر را در امور زندگی کمک کند. او به فرزند صغیر می‌ماند، با این فرق که فرزند بعد از بلوغ از تحت قیمومیت خارج می‌شد، ولی زن برای همیشه از این رهایی بی‌بهره بود.

بدین لحاظ زن در میان یهودیان، جزئی از ارث به‌شمار می‌آمد و از جمله دارایی و مستغلات محسوب و به ارث برده می‌شد.

در میان رومیان مثل یهودیان، تولد فرزند پسر مایه شادمانی و پایکوبی چند روزه می‌گشت و تولد دختر غم و اندوه فراوان را به دنبال داشت^۲.

در مصر تا زمان تسلط میکسها، وضع زنان نسبتاً بهتر بود. با وجود این، تا قبل از فتح اسلام، رسم چنان بود که هر سال برای زیاد شدن آب نیل، دختری را قربانی می‌کردند، به این شکل که با جلب رضایت پدر و مادر او، دختر را آراسته و در رود نیل غرق می‌کردند، تا این‌که پس از فتح مصر توسط عمرو عاص، از این کار پلید جلوگیری شد^۳.

الف: زن در میان رومیان

وضعیت زنان در میان اقوام و قبایلی چون کلدان آشور که قوانین حمورابی در آنها

۱. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ج ۴، ص ۸۸-۹.

۲. بنگرید به: *تورات*، سفر تکوین ۱۷، ۳۵؛ *مظلومیت زن در طول تاریخ*، ص ۳۴.

۳. سیدعلی کمالی، *زن در قرآن*، ص ۱۳، به نقل از: *صبح الاعشى*، ۲۹۱/۳.

حکومت داشت و از مقررات نسبتاً مدونی بهره‌مند بودند، به گونه‌ای دیگر بود. در این فرهنگ، رفتار مردان با زنان با برتری جویی آکنده با قدرت طلبی همراه بود و مرد با نگاه کنجکاوانه به اعمال و رفتار زن سیاستهای تأدیبی مختلفی را چون ضرب و شتم، ازدواج مجدد تنزیل زن به رتبه بردگی و ... در پیش می‌گرفت. در روم، چهارصد سال قبل از میلاد، خانواده سازمان خاصی یافت و طبق آن دستورات مرد به زن و هم فرزندان ذکور واجب الاجراء گردید. زن در این نظام هم از کمترین حقوقی برخوردار نبوده که در مواردی نیز با صلاح‌اندیشی مرد خانواده به فرزند ذکور بخشیده و به همراه ایشان برده می‌شد. در این فرهنگ به لحاظ عدم پذیرش عضویت زنان در نهاد خانواده، هیچ‌گونه قرابت و خویشاوندی نسبی از ناحیه ایشان معنی نداشت، بلکه زنان تنها وسیله بقاء و تکثیر نسل و بلای ناگزیر خانواده تلقی می‌شدند و ازدواج با محارم مجاز بود. به تعبیر گستاو لوبون^۱، حکومت مرد در روم، جابرا نه و چون رفتار با بردگان بوده است و شوهر نسبت به زن مالک الرقابی بوده که حتی بر جان او هم تسلط داشته است. در کانون خانواده، وجود زن وی را وجودی طفیلی و زندگیش تابع زندگی مردان بوده است. زمام حیات و اراده زن به دست رب خانه - پدرش و یا شوهرش و یا مرد دیگری در نبود آن دو - بوده است؛ می‌توانست وی را بفروشد یا ببخشد و یا برای کام‌گیری قرض بدهد^۲.

ب: زن در میان یونانیان

در میان اقوام یونان، وضع زن به گونه‌ای خاص بود. این وضعیت اگر چه از جهاتی شبیه روم و دیگر نقاط بود، اما از این نظر که یونانیان به زن به عنوان موجود طفیلی و زاید نگریسته و از این رهگذر منافع ایشان را از آن خود دانسته و در خور تقدیم به او

۱. گستاو لوبون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۵۲۰.

۲. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۹۱.

نمی‌دانستند و اگر حرجی می‌دیدند بی‌درنگ به مکافات سختی گرفتارش می‌ساختند و ... چهره‌ای متفاوت داشت. یونانیان قوام اجتماع را به مردان خود متکی می‌دانستند و به این لحاظ به فرزندان ذکور خود توجهی ویژه مبذول می‌کردند و با دختران رفتار نامهربانانه‌ای در پیش می‌گرفتند.

در این فرهنگ، دختر نمود بدآوری و نازایی تلقی می‌گشت و چون از فرزند ذکور مایوس می‌شدند، تن به پسرخواندگی می‌دادند و بدین سان خلأ را جبران می‌ساختند. برخی هم به امید بهره‌مندی از فرزند پسر، زنان خود را مجبور به همبستری با اقوام و بستگان می‌نمودند. اصولاً به نوشته گستاو لویون^۱ یونانیان زن را مخلوقی ضعیف، پست و فرومایه پنداشته، وجودش را صرفاً برای تکثیر نسل و خدمت در خانه مفید می‌انگاشتند. در میان یونانیان اگر از یک زن، بچه‌ای ناقص‌الخلقه به وجود می‌آمد زن را به قتل می‌رسانیدند.

ج: زن در میان اعراب

وضعیت زنان در میان اعراب، بر خلاف دیگر اقوام، حالتی قبیله‌ای و گروهی داشت. خوی قبیله‌نشینی و معاشرت جمعی در عرب، وجود یک سنت همگانی را منجر شده بود. از این رو افزون بر عاداتهای متعارف چون: عدم استقلال، ازدواج بی‌حد و حصر، طلاق یک طرفه و بهره‌مند نبودن از مالکیت و ... که یک سنت مرسوم و بین‌المللی شده بود، عرب در اثر مجاورت با ایران، روم، مصر، سودان و حبشه بر دامنه توحش و جنایت خود می‌افزود که قتل فجیع دختران از این جمله است.

عرب، زن را خارج از نهاد قبیله‌ای دانسته و ابتدایی‌ترین حقوق را برای ایشان قایل نبود، و به او به عنوان وسیله برآورده کردن غرایز شهوانی و هم عامل بقاء نسل مردان

۱. گستاو لویون، تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۵۱۹:

مسیو تروپ لنگ می‌نویسد: در اسپارت اگر از زن بدبختی امید نبود سرباز قوی بنیه به وجود آید، آن زن را اعدام می‌کردند.

می‌نگریست و بدین لحاظ هویتی برای آنها قائل نبودند، به گونه‌ای که تجاوز به زنان شوهردار هم خود رسمی معمول گشته بود.

اعراب جاهلی، زن را مخلوقی می‌دانستند در رتبه‌ای پایین‌تر از انسانیت، و در برزخ بین حیوان و انسان که فایده خلقت وی در تکثیر نسل و خدمت به مرد خلاصه می‌شده است. در میان این قبایل پیدا شدن دختر برای زن، موجب شمامت و بدبختی بوده است و برخی، اولیای دختر را برای حفظ شئون اجتماعی، به دفن و زنده به گور کردن آن ترغیب می‌کردند که این از حقوق ایشان شمرده می‌شده است و بدین سان این سنت رسمی رایج و شایع شد.^۱

از نظر عرب، وجود دختر نمود خواری و ننگ بود. بدین لحاظ زنی خوش قدم بود که در خانه صاحبش فرزندان پسر هم می‌آورد. از این رو، اگر زن دختری را باردار می‌شد، در هنگامه وضع حمل با خشم و سراسیمگی فراوان مردان قبیله روبرو می‌گردید و مرد در تلاش بر پنهان ساختن آن، خود را از مردم پنهان می‌کرد^۲ و بی‌درنگ او را زنده به گور می‌نمود و یا با خفت و خواری از او نگهداری می‌کرد^۳.

طبق شواهد و اسناد تاریخی، نخستین قبیله‌ای که به این جنایت اقدام کرد، قبیله بنی تمیم بود و این در تفاسیر مختلف، با اختلاف جزئی آمده است.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه^۴ نعمان بن منذر را عامل این سنت نکوهیده می‌داند. وی - که از قبیله بنو تمیم بود - طی جنگ قبیله‌ای عده‌ای از دخترانش را در اسارت خصم دید، بی‌درنگ در خشم شد و تصمیم گرفت دختران را خود به قتل رساند. برخی از مفسران آورده‌اند^۵ در جاهلیت، چون وقت وضع حمل زن فرا می‌رسید، مرد حفره‌ای در زمین

۱. تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص ۵۱۴. ۲. یواری فی القوم من سوء ما بشر به.
 ۳. نحل/ ۵۸. برخی از اعراب چون اسلام را اختیار کردند و داستان این جنایت جاهلی را برای پیامبر - به منظور درخواست مغفرت الهی - فاش ساختند، پیامبر بی‌اختیار متأثر شد و گریست؛ از این جمله است حکایت قیس بن عاصم. بنگرید به: تفاسیر ذیل آیه شریفه ۱۴۰ سوره انعام و آیات ۸۹ سوره تکویر؛ مجمع ۴۴۴/۱۰، نمونه ۱۷۸/۲۶.
 ۴. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ۹۴/۴.
 ۵. امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ۴۴۴/۱۰؛ مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ۱۷۸/۲۶.

حفر می‌کرد و بالای آن می‌نشست؛ اگر نوزاد دختر بود آن را در میان آن پرتاب می‌کرد و اگر پسر بود آن را نگه می‌داشت.

د: زن در فرهنگ عمومی قبایل و ملل

در واقع، فرهنگ همه ملل یونانی، ایرانی، رومی، عرب و ... در یک نکته به هم می‌رسید و آن عبارت بود از انحطاط و پشت پا زدن به شخصیت انسانی زن و پایبند نبودن به حقوق فردی و اجتماعی ایشان. بدین سان در فرهنگ عمومی ملل پست‌ترین انسانها به زن تشبیه می‌شد.

عرب در نکوهش قبیله دشمن او را - در زبان شعر- به زنان تشبیه می‌کرد و با این مذمت حریف را وارد معرکه جنگ ناخواسته می‌نمود^۱.

این فرهنگ همچنان در میان خانواده‌ها و ادبیات عامیانه ریشه دارد؛ گو این‌که تمثیلات و دشنامهایی که هر از گاهی در طول ایام زندگی به کار گرفته می‌شود، بازمانده همین نگرش است^۲.

اصولاً آن‌گونه که علامه طباطبایی می‌نویسد^۳، قبل از اسلام، هیچ کتاب و یا منشوری که در خصوص مقام و منزلت زن باشد - جز آنچه در وصایای عیسی بن مریم نسبت به ارفاق در حق زنان رسیده - به دست نیامده است.

در مجموع باید از این فرهنگ، به‌عنوان فرهنگی ماندگار که تداول جهانی هم دارد نام برد؛ فرهنگی که امروز نیز در برخی جوامع رواج و باوری همگانی یافته است.

پان هویان، زن اندیشمند و ادیب چینی، در نگاشته‌ای با زبان گلایه‌آمیز می‌آورد:

«در میان انواع انسان، فروترین جایگاه از آن ماست. ما بخش ضعیف بشریت

۱. محمدحسین طباطبایی، *المیزان*، ۹۴/۴.

۲. برای نمونه کافی است در محاورات عامیانه تأمل شود.

۳. محمدحسین طباطبایی، *مجموعه مقالات*، ص ۳۴۳.

هستیم. پست‌ترین کارها به عهده ماست.»^۱

زن در نگاه اندیشه‌های جاهلی

بررسی افکار و اندیشه‌های دانشمندان در عهدی که به آن دوران مهوریت زن می‌توان نام داد، حکایت از همسویی ایده با عمل دارد. روشن است که آنچه این شمار دانشمندان می‌اندیشیدند، جامعه در عمل بدان پایبند بودند. اگر چه بدقت نمی‌توان آرای دانشمندان را متأثر از جامعه و یا جامعه را متأثر از رویکردهای فکری ایشان دانست و شاید حداقل، احتمال سومی را در این میان مورد بررسی قرار داد که این ایده‌ها بازتاب یک تنش روانی و در واقع گویای انتقام آزمندانه مرد از جنس مخالف خود و به سبب نامهربانی‌های عاشقانه بوده است.

به هر روی پرداختن به نگرشهای روشنفکری دوره‌های قبل، می‌تواند حکایتگر همداستانی ایشان با فرهنگهای حاکم دوران خود باشد.

الف: اندیشه‌های فرضی و باورهای دینی

برخی از این دانشمندان، زن را موجود پست و بی‌مایه و کم‌بهره از اولیات زندگی انسانی دانسته‌اند^۲، به حدی که فلاسفه نیز همسو با این‌گونه اندیشه‌ها به دنیا آمدن دختران را نشانه فرومایگی طبیعت از خلقت مرد می‌دانند و برای همین هم او را محکوم به اسارت و بی‌بهره از هر نوع فعالیت اجتماعی می‌دانند^۳. شگفت‌آور این‌که رهبران دینی کلیسا نیز هماهنگ با این اندیشه‌های مترقیانه فتوا می‌دهند: سوق دادن زن به مقام برتری ... منافی و خلاف خواست خدا بوده و این - تبعیض - باید به عنوان یک باور اعتقادی شکل دینی به خود بگیرد و اگر جز این شود، موجب واژگونی نظم صحیح و تباهی عدل و انصاف

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۵۷.

۲. (Fushuan)، بنگرید به: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ص ۸۱۸، بخش چین.

۳. سقراط.

می‌شود.^۱

اینها برداشت‌های ترقی خواهانه دانشمندان، فلاسفه و ... بود که هر کدام از آن یافته‌ها صورتی مشروع یافته و همچون یک باور دینی تلقی می‌شد؛ گویی با هیچ مبارزه‌ای از بین رفتنی نیست و سرانجام آن، اجماعی شد که رأی به بی روح بودن و حیوان بودن زن دادند.^۲ در این میان، دانشمندان علوم فیزیولوژی این برداشت - بی روح بودن زن - را در ترازوی فرضیه‌های علمی خود تشریح کردند و بر آن شکلی علمی و تجربی دادند.^۳

ب: نگرش‌های نوع دوستانه

شماری از روشنفکران هم با نگاهی ترحم‌آمیزانه و با تظاهر به حمایت، زن را به سبب نقص جسمانی و عقلانی و غرایز نفسانی دیگر، موجودی غیر قابل اعتماد دانسته، بدین لحاظ او را طفیلی و موجود تبعی مرد تلقی می‌کنند و بدین جهت زن را نیازمند مراقبت شدید می‌دانند و توصیه می‌کنند که مرد باید تازیانه را چاشنی مصاحبت خود نماید.^۴

به هر تقدیر این نگرش ضد ارزشی به زن به پایه‌ای می‌رسد که یکی از فلاسفه بزرگ خدای را به پاس زن نشدن سپاس می‌گوید.^۵

این گونه اندیشه‌ها توانست تأثیرات شگرفی در فرهنگ، مرام و رفتار اجتماعی جامعه‌های پیرامون داشته باشد و زیرساز فرهنگ همگانی نسل‌های بعد را تشکیل بدهد، به نحوی که یکی از قدیسین مسیحیت به خاطر بهره‌مند نبودن مادران از خرد و سهم اندک ایشان در امور زناشویی، پدران را فقط مستحق احترام و کرنش فرزندان

۱. جان ناکس، (Gohn Nox) رهبر مذهبی - مسیحی - اسکاتلندی. بنگرید به: انسان، آنتونی

بارنت، ص ۷۴.

۲. بنگرید به: ویل دورانت، تاریخ تمدن، ص ۸۱۸؛ لذات فلسفه، پیشین، ص ۱۴۹؛ علامه طباطبایی،

۳. آنتونی بارنت، انسان، ص ۷۶.

مجموعه مقالات، ص ۳۴۶.

۵. افلاطون، لذات فلسفه، ص ۱۴۹.

۴. نیچه (netzsche).

می‌داند.

ج: اندیشه‌های تخیلی

زن در اندیشه‌های تخیلی شعرا مقوله‌ای گسترده یافته است. آنان ضمن برتر انگاشتن مرد، در شرح دنائت زن چیزی فروگذار نکرده‌اند که به اندیشه‌های روشنفکری رنگ و لعاب هم داده‌اند. فوشون یکی از شعرای چین، در شعر بلند خود زندگی زن را غم‌انگیز دانسته، می‌آورد:

«چه غم‌انگیز است زن بودن، در زمین چیزی بدین کم بهایی نیست.
پسران بر در تکیه زنند مانند خدایانی از آسمان ...

وقتی که دختری به دنیا می‌آید کسی شاد نشود. خانواده به او وقعی نتهند.»^۱

این اندیشه، همچنان که گفتیم، در گذر زمان شکلی ماندگار و نمودی فرهنگی می‌یابد و بدین سان در هر عصری، نمود و جلوه‌ای خاص پیدا می‌کند و بدین لحاظ در اندیشه‌های عصری هم شکلی فراگیر به خود می‌گیرد.

یکی گفت کس را زن مباد
دگر گفت زن در جهان خود مباد
زنان چون ناقصان عقل و دینند
چرا مردان ره آنان گزینند
زنان در آفرینش ناتمامند
ازیرا خوش کام و زشت نامند

شاعری دیگر هم چنین از زن استقبال می‌کند:

به گفتار زنان هرگز مکن کار
زنان را تا توانی مرده انگار
ور کند سرکشی هلاکش کن
آب ز رخ برد هلاکش کن^۲

یکی دیگر از شعرای معاصر و بنام در نگرشی طنزگونه می‌سراید:

در طبیعت طبیعتی ثانی است
کسارگاه نتاج انسانی است

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۱، ص ۸۵/.

۲. جمیله کدیور، زن، مقاله اقتدارگرایی از منظر عامه، ص ۲۱.

۱۴۰ نشریه علوم و معارف قرآنی

زن به معنا طبیعتی دگر است چون طبیعت عنود و کور و کراست^۱
برناردشاو^۲ نویسنده محبوب و نامی انگلستان نیز در مراسم خاکسپاری همسر خود
به طنز می‌گوید:

«خدا بیامرزدهش چون ۲۴ سال او را دوست داشته‌ام.»^۳

د: رویکردهای دینی

ادیان در عین اختلاف نگرش به زن، قدر جامعی داشته‌اند به گونه‌ای که زن به طور
عموم، از یک منزلت پست و بی ارزش برخوردار بوده و همواره در تحت قیمومیت پدر یا
شوهر نگاه داشته می‌شده است.

زن در این جوامع از هیچ خویشاوندی رسمی که موجب ارث بردن و سایر حقوق
خانوادگی باشد، جز خویشاوندی طبیعی که مانع ازدواج پدر یا برادر باشد، بهره‌مند نبوده
است.

زن در فرهنگ عمومی ادیان تحت هیچ عنوان به خود آزاد گذاشته نمی‌شد، بلکه
همیشه قانونمندان طوق مملوکیت بر گردن خود داشته است.

در قانون منو آمده است^۴: زن در صغر سن تحت نظر پدر، در جوانی در اطاعت
شوهر و بعد از شوهر باید تحت مراقبت پسرهای خود و در غیر این صورت تحت نظر
اقارب شوهرش باشد.

زن در این دست قوانین، موجودی سزوار مراقبت و غیر قابل اعتماد تلقی شده است.
از این رو چون آناندا - شاگرد برجسته بودا - از استادش راجع به نحوه رفتار
با زنان سؤال می‌نماید، ایشان را به رفتاری محتاطانه دعوت می‌نماید
و به ایشان گوشزد می‌کند که زنان مخلوقات شرور، حسود، بخیل و از خرد

۱. همان منبع، به نقل از: دیوان ملک الشعراء بهار، ص ۹۳۷.

۲. جرج برنارد شاو (*show*). بنگرید به: ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ص ۱۲۸ و ۱۵۸.

۳. ویل دورانت، *لذات فلسفه*، همان منبع. ۴. یحیی نوری، *اسلام و آراء بشری*، ص ۷۰.

بدورند.

زن در اندیشه دینی یهود و نصاری بر اساس آنچه از متون دینی - تورات و انجیل - ایشان به دست می آید، چون دیگر ادیان و اندیشه‌های رایج، از قدر و منزلت قابل توجهی برخوردار نبوده است.

تورات و انجیل - به گفته علامه طباطبایی در المیزان و دیگر آثار ایشان^۱ - اگر چه توصیه‌هایی در رفق و مدارا با زنان ذکر می‌کنند، ولی بر این نکته تأکید دارند که زن هرگز به پایه مرد نخواهد رسید و ارزش اجتماعی و دینی زن بسی پایینتر از مرد است.^۲

مجمع دینی فرانسه در سال ۵۸۶ میلادی پس از بحث فراوانی که درباره زن انجام داد، مقرر داشت زن انسان است، ولی برای خدمت مرد آفریده شده است و تا حدود صد سال پیش در انگلستان، زن جزء جامعه انسانی محسوب نمی‌شد.

بیشتر ادیان پیشین، عمل زن را مقبول درگاه خدا نمی‌دانستند و در یونان قدیم می‌گفتند: زن یک موجود پلیدی است که شیطان آن را به وجود آورده است.^۳

یهوه (*Yahveh*) در آخرین بند از فرمانهای دهگانه خود - که به قول مشهور - به موسی فرستاد، زنان را در ردیف چهارپایان و اموال غیر منقول ذکر کرد.^۴

بدین سان وجود زن از آن رو قابل تحمل بود که یگانه منبع تولید سرباز بود. یهودیان قدیم به هنگام تولد دختر شمع روشن نمی‌کردند و مادری که دختر می‌زاد، می‌بایست دوبار غسل می‌کرد، اما پسر که به عهد خود با یهوه می‌بالید، همیشه در نماز خود تکرار می‌کرد:

«خدایا تو را سپاسگزارم که مرا کافر و زن نیافریدی.»^۵

۱. علامه طباطبایی، مجموعه مقالات، ص ۳۴۶.

۲. بی تردید اگر چه مذهب بیشتر رومیان و امپراطوری بنابر نصرانیت و مذهب مسیح بود، اما مذهب مسیح بکلی تغییر ماهیت و شکل داده بود. بنگرید به: یحیی نوری، اسلام و عقاید و آراء بشری، ص ۶۶.

۳. علامه طباطبایی، مجموعه مقالات، ص ۴۵۱.

۴. ویل دورانت، لذات فلسفه، ص ۱۴۹.

۵. بنگرید به: کتاب مقدس رمز پیدایش، باب ۲، آیه ۲۳.

عوامل دخیل در افول منزلت زن

تردید نیست که افت و خیزهایی که در بستر جامعه پیش می‌آید، ناشی از تحول و دگرگونی‌هایی است که در اندیشه و رویکردهای بشری ایجاد می‌شود.

از این رو، همه حوادث اقتصادی، اجتماعی و ... از نظر علت و عوامل مؤثر قابل بررسی و مطالعه است و شاید بتوان ادعا کرد که هیچ پدیده‌ای عاری از علت و عوامل دخیل و مؤثر در آن نباشد.

مسأله زن یکی از همین موضوعات است که به شکلی بایسته و شایسته مورد بررسی تاریخی قرار نگرفته است. هنوز دربارهٔ پاره‌ای از اندیشه‌ها که رفته رفته در گذر زمان به صورت یک فرهنگ ثابت در آمده است و بیش از هزار و شاید چند هزار سال پیوسته در اذهان و اندیشه عامیانه تداول خاصی پیدا کرده است، بررسی و مطالعه عمیق تاریخی نشده است.

شاید همین فراگیر شدن فرهنگ، جامعه را به باوری نسبی رسانیده و بدین لحاظ بی‌آنکه بخواهد باور کرده و بدان رسمیت ویژه‌ای هم بخشیده است. در این مجال و در یک بررسی گذرا به عواملی چند اشاره می‌شود. پیداست که مجموع این گونه عوامل فراهم آورنده یک فرهنگ - حد اقل نوع توده‌ای آن - بوده و اندیشه‌ای را از کمون به کمال رسانده، بدان مقبولیت شایانی می‌بخشد. به هر تقدیر، آنچه می‌توانست این فرهنگ را به شکلی کنونی فراهم آورد عواملی چند بوده است که در این نگاشته به چند مورد آن به اجمال پرداخته می‌شود:

الف: نگرشهای اقتصادی

زن از نظر اقتصادی - بجز دوره‌ای خاص - نتوانست همپای مرد و در کنار آن نقشی چشمگیر ایفا نماید. و از سویی بنا به نیاز و رخامت عمومی اقتصاد، این نقیصه شکلی غیر ارزشی به خود گرفته بود.

زنان با اذعان به این واقعیت نمی‌توانستند چون مردان به مسافرت‌های طولانی اقدام

کنند و از فرزند و خانه خود فاصله بگیرند، یا چون مردان به کشاورزی پردازند و یا هم دامداری و شبانی دامها نمایند، هیچ‌کدام با روحیه و وضعیت جسمانی خاص او سازگار نبود. بدین سان زنان تداعی کنندگان مصرف و به تاراج برنده محصول و زحمات طاقت فرسای مرد قلمداد می‌شدند.

حال اگر این مسأله با موقعیت جوامع در هزاره‌های قبل بررسی شود، نمودی خاص می‌یابد و اصولاً در هر جامعه‌ای که بحران فقر و کاستیهای اقتصادی بیشتر بود، این نگرش حادثتر می‌نمود.

در شبه جزیره عربستان^۱، چون اقتصاد شکل اسفناکی داشت، این مسأله هنجاری خاص یافته بود، به گونه‌ای که برخی از عربها دختران خود را کشته، به همین جرم او را از زندگی محروم می‌ساختند.

آیه شریفه ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا﴾^۲ به گفته زمخشری^۲ و مفسران دیگر، حکایت از همین واقعیت تاریخی دارد که اعراب فرزندان دختر خود را به خاطر ناداری و فقر زنده به گور می‌کردند.

در همان دوره اختناق، کسانی بودند که دختران دم مرگ را - یا بودجه شخصی خود - خریده و آنان را از مرگ حتمی نجات می‌دادند و به این کار خود می‌بالیدند.

فرزدق در رثای یکی از نیای - صعصعة بن ناجیه، جد - خویش که همین شیوه را داشت و توانست ۳۶۰ دختر را از پدرانشان خریده و از مرگ نجات دهد، می‌سراید:

و مَنَّا أَلْسَدِي مَنَعَ الْوَأْدَاتِ فَأَحْيَا الْوَتِيدَ فَلَمْ تَوَأْدِ^۳

۱. عربستان پیش از اسلام به عنوان منطقه‌ای تحت نفوذ ایران بود و شاهان ایران به علت خشک‌زایی منطقه و جهل و توحش مردم و سیر و حرکت و بادیه‌نشینی آنها توجهی بدان نداشته و مردم آن را به خود واگذار کرده بودند. بنگرید به: حیات زن، ص ۴۵.

۲. جاراالله زمخشری، کشاف، ج ۲، ص ۶۶۴. قتلهم اولادهم: و هو وادهم بناتهم، كانوا يثدونهن خشية الفاقة و هي الاملاق....

۳. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۷۴، به نقل از: قاموس الرجال، ج ۵، ص ۱۲۵. از دودمان ماکسی را سراغ داریم که جلو زنده به گور کردن دختران را گرفت، آنها را زنده کرد تا در خاک دفن نشوند.

اعراب - به گفته سید قطب^۱ - از به دنیا آمدن دختر که گویی عار، فقر و نداری را هم به همراه می آورد، بسیار دلگیر و هراسناک بودند و بدین لحاظ دختران به سبب ناتوانی در امر تجارت، کشاورزی و ... مایه ننگ به شمار می آمدند.

اما پسران اگر چه در آغاز - چون دختران - مصرف کننده بودند، ولی عرب جاهلی همیشه ایشان را به عنون یک سرمایه مهم تلقی می کرد و در حفظ و نگهداری از آن می کوشید^۲.

ب: دیدگاه اجتماعی

در هزاره های قبل تنها کسانی توانسته اند حرف اول را بزنند و صاحب اختیار جان، مال و ناموس دیگران باشند که دارای نیروی انسانی قوی و امکانات مجهز بودند. این موضوع در موقعیتهای پرهرج و مرج و بحرانی آن زمان حساسیتی خاص داشته است؛ گو این که جنگ، شبیخون و غارت از فضیلت های مردان در دوره جاهلیت محسوب می شده است^۳.

از این رو، بزرگان هر قبیله همواره در اندیشه افزایش نیروی اسب سوار و پیاده نظام خود بوده و جز جنگ و اندیشه های مقدماتی اقتصاد به موضوع دیگری فکر نمی کردند. بدین لحاظ تولد یک پسر برای پدر و مادر چشم روشنی و موجب غرور و برای قبیله مایه مباحثات محسوب می شد.

بدین سان، هر اندازه که پسر منزلت داشت و به خانواده ارزش می داد، دختر از ارج و منزلت خانواده می کاست. به همین جهت نیز پدر و مادر تلاش می کردند از انتشار خبر تولد دختر، جلوگیری و از حضور در انظار عمومی پرهیز کنند و بدین سان پیوسته خود را بر باد شماتت گرفته، در اندیشه سختی فرو می رفتند؛ در برزخ سوختن یا ساختن.

۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۵، ص ۱۵۴.

۲. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

۳. «اما الرجال فالفضیلة بینهم سفک الدماء و ...» محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۴، ص ۱۵۲.

برخی - طبق شواهد فراوان تاریخی - هنوز فرزند متولد نشده بود، قبر او را مهیا می‌کردند.^۱ اگر فرزند، دختر بود، با این اقدام، از بروز عاطفه پدری مبنی بر نگهداری کودک جلوگیری می‌شد. شماری هم - شاید - به خاطر عاطفه و علاقه پدری قادر به این اقدام نبوده، لاجرم به این عار و ننگ - ظاهراً اجتماعی - تن در می‌دادند، ملامتها را می‌شنیدند و در میان نیشخندهای تلخ مردان قبیله، می‌سوختند و می‌ساختند.

در فرهنگ این قبایل مرد از قبیله، خانواده و ... دفاع می‌کرد و به خیمه‌ها و لشکرگاه خصم می‌تاخت، اسیر می‌گرفت و از این رهگذر غنایم فراوانی عاید خود و قبیله می‌کرد، اما زن در امر دفاع و مبارزه به کار نمی‌آمد که ناموسی بود سخت نیازمند دفاع. بدین لحاظ ناتوانی زن در هم‌آوردی و مبارزه و دفاع، موجب افت منزلت اجتماعی زن شده و او را به اندازه‌ای پست نمایانده بود که هیچ‌کس آرزوی بهره‌مند بودن از دختر را نداشت، بلکه تا می‌توانست از آن دوری می‌جست.

از سویی، در فرصتهای صلح و آرامش، چون قبایل اقدام به دادن و یا ستاندن زن از قبیله یکدیگر می‌نمودند، در هنگامه بدرقه، اطرافیان دختر با حقارت و دشنام او را روانه خانه داماد کرده، از این‌که برای آنها دشمن می‌زاید، او را مورد ملامت قرار می‌دادند.

عرب جاهلی، نسب و خویشاوندی را منحصرأ از ناحیه مرد می‌دانست و فرزندان ایشان را به عنوان فرزندان خانواده خویش می‌پذیرفت، اما فرزندان دختری را بیگانه می‌انگاشت و این باور در پاره‌ای از ادبیات شعری آن دوران نیز منعکس شده است.^۲

بنونا بنو أبناثنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الأبعاد
از سویی وجود جنگها و نزاعهای دایمی قبیله‌ای که عمدتاً بر سر مسائل بی پایه درمی‌گرفت و مدتها به طول انجامیده، قربانیان - پسر - زیادی به همراه داشت، موجب به هم خوردن موازنه دختر و پسر می‌گردید، به گونه‌ای که شمار دختران چندین برابر پسران بالغ می‌شد.^۳

۱. مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۷۵.

۲. بنگرید به: همان منبع، ج ۱۲، ص ۱۰۱.

۳. بنگرید به: همان منبع، ج ۱۱.

از سوی دیگر، از دست رفتن مردان موجب بحران اقتصادی و تیرگی وضعیت معاش هم می‌شد. بدین لحاظ دختران که همانند پسران قادر به غارت و کسب غنیمت و حفظ آن نبودند، بناچار با کسانی غیر هم‌شان خود ازدواج می‌کردند و افت موقعیت اجتماعی بزرگان قبیله و خانواده خود را فراهم می‌آوردند.^{۲۱}

ج: عامل روانی و پیامدهای آن

یکی از عوامل مهمی که در افت شخصیت زنان مخصوصاً در اندیشه پاره‌ای از فلاسفه و عناصر مؤثر در فرهنگ تأثیر داشته، عامل روانی است. فلاسفه، رهبران و شخصیت‌های اجتماعی چون در موقعیت برتر اجتماعی قرار داشتند و با خیل فراوان عناصر با نفوذ اجتماع در ارتباط بودند، می‌توانستند نقش بسیار قابل توجهی را در نزول و صعود فرهنگ‌های توده‌ای و ایده‌های اجتماعی داشته باشند.

اینک بر آنیم جایگاه ارزشی زن را از همین دیدگاه و نیز تأثیرات جانبی آن به‌اختصار بررسی کنیم و بازتاب این اشمئزاز روانی را در حرکت، اندیشه و رویکردهای اجتماعی به‌عنوان عامل ریشه‌ای مشخص کنیم. شکی نیست که عامل روانی بیش از عوامل دیگر در این ارتباط نقش آفرینی نموده و در هرم عوامل این حرکت قرار گرفته است.

بدین سان می‌توان از همین نظر به حرکت‌های اجتماعی در ارتباط با زن مخصوصاً آنچه اعراب در عهد جاهلیت در قالب رسم «وناد» دامن بدان می‌آلودند، اندیشید.

چنان‌که یاد شد، علامه طباطبایی^۳ و مفسران دیگر، قبیله بنی تمیم را نخستین قبیله‌ای می‌دانند که اقدام به دخترکشی نمودند و علت این فاجعه تاریخی که بعدها رسم وناد نام

۱. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۰۱، «... و كانوا يخافون ان فقرها ينفركفاها عن الرغبة فيها

يحتاجون الي انكاحها من غير الاكفاء و في ذلك عار شديد...».

۲. در ذیل عامل اجتماعی، عامل نظامی هم به صورتی ضمنی طرح شده است، با وجود این‌که هر کدام می‌تواند عامل جداگانه‌ای باشد.

۳. بنگرید به: المیزان، ج ۱۲، ص ۴۰۱؛ تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۷۱.

گرفت، چنین بوده است:

در دوران جاهلیت بین قبیله بنی تمیم و کسرای ایران جنگی در می‌گیرد. در این جنگ عده‌ای از زنان و دختران قبیله بنی تمیم به اسارت برده و به کار کنیزی گمارده می‌شوند و مدتی بعد چون جنگ به صلح می‌انجامد، سران بنی تمیم درخواست استرداد زنان و دختران خود را می‌نمایند. و دربار ایشان را به رفتن به قبیله خود و ماندن در دربار مخیر می‌گذارد. عده‌ای از بازگشت خودداری می‌کنند. این حرکت، مردان قبیله را به خشم آورده، تصمیم می‌گیرند از این پس، خود دخترانشان را زنده به گور کنند تا ناموس ایشان دست دشمن نیفتد. چنین تصمیمی، عملی شد و بتدریج به رسمی مبدل گردید که به دیگر قبایل نیز - چون بنی اسد و ... - سرایت کرد.

این عامل در گذر زمان، شکل‌های مختلفی به خود گرفته و به صورتهای گوناگون در نگرشها تأثیر گذارد.

ج - ۱: عامل روانی یا جنگ پنهانی

بی تردید موضعگیریهای زنان به میزان زیادی در این ارتباط مؤثر بوده است، گو این‌که زنان با بی‌وفایی و پشت پا زدن و بی‌مهری حساسیت روانی زیادی را در مردان ایجاد و ایشان را در این مسأله ندانسته وارد معرکه کرده‌اند؛ به گونه‌ای که می‌توان علت مهم پاره‌ای از اندیشه‌های فلاسفه و دیگر عناصر با نفوذ اجتماعی را متأثر از همین حالت روانی و به تعبیری بازتاب جنگ پنهانی دانست. در حکایتی راجع به عهد خشایار شاه نقل است که بی‌ارتباط با موضوع - عامل روانی - نیست. داستان از این قرار است:

اخشورش (خشایار شاه) که از هند تا حبش بر صد و بیست و هفت کشور پادشاهی داشت، در پایتخت شوش در سال سوم پادشاهی خویش بزمی از بزرگان و زبردستان بیاراست. سران فارس و ماد و بزرگان دیگر کشور نزدش فراهم آمده بودند. پس از آن پادشاه از برای همه کسانی که در پایتخت بودند مهمانی در باغ کوشک برپا ساخت. ملکه

نیز جداگانه بزمی برای بانوان کوشک برپا داشته بود. در روز هفتم مهمانی که پادشاه از یاده سرگرم بود، به خواجه سرایان فرمود که ملکه را با تاج خسروی به بزم وی در آورند تا بزرگان و سران کشور زیبایی خیره کننده وی را نظاره کنند، اما ملکه به قبول فرمان شاه رضا نداد. پادشاه بر آشفت و آتش خشم سراپایش را فرا گرفت و آن‌گاه پادشاه از هفت تن دادوران فارس و ماد پرسید با ملکه که سر از فرمانش پیچیده است در افاق آیین کشور چه باید کرد؟

یکی از دادوران - که سموخان نام داشت - گفت: ملکه نسبت به پادشاه نافرمانی نکرده، بلکه با این رفتار خویش همه مردان کشور شاهنشاهی را نیز آزرده ساخته است، زیرا از این پس، زنان به رفتار وی تاسی می‌جویند و شوهران خویش را تحقیر می‌نمایند و شاه به گوش همه زنان خود و بزرگ کشور برساند که از شوهران خود فرمانبرداری نمایند. پادشاه و بزرگان، گفتار ایشان - سموخان - را پسندیدند و پادشاه به هر یک کشور به خط و زبان آن دیار نامه‌ای ارسال داشت حاکی از این‌که مرد در خانه، سایه خداست^۱. بدین ترتیب حرکتی خاص، بازتابی گسترده یافت و صورتی فراگیر پیدا کرد، از این رو، اگر عقاید برخی از شخصیت‌های اجتماعی و فرهنگی را بازتاب یک تحول خانوادگی و یا به تعبیری جنگ نهانی زن و مرد بدانیم، به‌دور از واقعیت نگفته‌ایم.

ج-۲: عامل روانی یا مردان شکست خورده

به هر روی باید پذیرفت که عقاید ویژه برخی از عناصر با نفوذ درباره زنان، به‌خاطر مسائل اصولی و تفاوتها و ویژگیهای جنسی نبوده، بلکه حکایت از یک شکست و تجربه تلخ در صحنه زندگی شخصی آنان داشته است. شوپنهاور در مقاله‌ای درباره زنان می‌نویسد:

«این زن ناقص‌الخلقه تنک‌شانه پهن‌کفل کوتاه‌پا و ... است.»

۱. جمیله کدیور، زن، ص ۱۲۵، به نقل از: ملکه طالقانی، زن در ایران باستان، ص ۱۴۴.

یا نیچه (*Nietzsche*) این چنین اندرز می‌دهد: پیش زنان می‌روی تازیانه را به یاد داشته باش. و آنچه اوتو واینگیر (*Weininger*) تلاش کرده است در کتاب خود، بی‌روح بودن زن را ثابت کند و دهها اظهار عقیده دیگر، از این گونه هستند.

به گفته ویل دورانت^۱، این قبیل نگاه‌ها، رساله‌های جنگی کسانی است که در قید محاصره گرفتار بوده‌اند و به دیگر عبارت شرح حکم و نصایح مردان شکست خورده است و چون در این مسأله بناچار مخاطب این گواهان هستیم، غافلیم از این‌که این گونه اندیشه‌ها حکایت از عشق سناریسو مانندی دارد که فرجامی تلخ و ناکام در پی داشته است.

معشوقه زیبای ونیزی شوینهاور او را ترک گفت و لوسالومه زن سیاه موی به نیچه وفا نکرد و او را ناگزیر ساخت تا که نیمی از اروپا را در پی او بگردد و با زبان‌شناسی و کلمات کوتاه در طلب توجه و عشق او بکوشد.

واینگیر - نابغه مغرور - از دختری که در رستوران خدمت می‌کرد بی‌وفایی دید و سپس با نومیادی خود را در خانه بتهوون با گلوله از پای درآورد.

این کتابهای - به ظاهر - لذت‌بخش و سرگرم‌کننده، نمایاننده قسمتی از جنگ نهانی زن و مرد است.

به هر تقدیر، بررسی وضعیت خاص روانی زن و مرد، این برداشت را تقویت می‌نماید که مرد و زن در دو نقطه مقابل هم قرار دارند و در واقع مکمل کاستیهای طبیعی یکدیگرند. این خود از کاردانیهای دستگاه آفرینش است که زن در اوج جذبه و شورانگیزی و کانون بیکران عاطفه و محبت است و مرد کانون اقتدار و شجاعت^۲.

در مجموع آنچه در موقعیتهای کنونی یا کمی قبل از آن توانسته است در مورد زنان طرح شود یا در قالب خرده‌فرهنگ و رفتار درآید، بیشتر ریشه‌های روانی داشته است تا اجتماعی و اقتصادی. از این رو، زن در عصر متأخر - بر خلاف آنچه در گذشته بود و بیش

۱. ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ص ۱۵۰.

۲. در بخشهای بعدی این مقال بتفصیل در این باره بحث خواهد شد.

از همه متأثر از عامل اقتصادی و اجتماعی بود - در باور دانشوران نقش کلیدی در بهگشت خانواده و جامعه پیرامون آن داشته است^۱.

د: زنجیره‌های فرهنگ

بی‌تردید رفتار و نگرشها - که برخی از آنها صرفاً بازتاب تحول شخصی بود - رفته رفته شکلی فراگیر به‌خود گرفته، به‌صورت یک فرهنگ در آمد و بدین ترتیب عوامل پیش‌گفته زنجیره تشکیل‌دهنده یک باور همگانی و زیرساز آن می‌شدند و بدین لحاظ جامعه، ظلم و ستم به زن را ناشی از غیرت و حمیت و حق مسلم مرد دانست.

در این میان عرب - که دهشتناکترین جامعه را در ارتباط با زن تجربه می‌کرد - کشتن دختران را به عنوان یک سنت مرسوم پذیرفته، آن را نشانه غیرت می‌انگاشت، یا زن را به عنوان نماد پستی و بی‌غیرتی تلقی می‌کرد و به دشنامی مانند می‌دانست که مخاطب را به خشم برمی‌انگیزاند و این خود دشنام مرسوم اعراب در عهد جاهلیت می‌شود^۲.

شاید یکی از این عوامل نابهنجار بزرگ‌نمایی خطا و اشتباهات زن باشد و بواقع چنین بوده است؛ گو این‌که لغزش و عصیان یک زن - بر خلاف مرد - دامن همه زنان را هم فرامی‌گرفت^۳ و این اشتباه و انحطاط به نام وی ثبت نمی‌شده، بلکه از آن نوع زنان محسوب و تدریجاً بزرگ می‌نموده است.

بدین لحاظ برخی حوا - همسر آدم علیه السلام - را مسبب اصلی و سوسه آدم در عمل به آنچه

۱. نمونه آشکار این دست اندیشه‌ها، سخنان امام خمینی رحمته الله علیه درباره جایگاه زن در جامعه و حکومت اسلامی است. بنگرید به: زن در کلام امام، مجموعه صحیفه نور، و سایر نوشته‌ها.

۲. الحسن السید جعفر.

اقبوم آل حصن ام نساء
فنحق لكل محصنة هداء

و مادری و سوف احوال ادري
فان تكن النساء مخبات
تاریخ الادب العربی، ص ۱۳۸.

۳. عرف جامعه هنوز هم از این فرهنگ بهره فراوان دارد و این مثل هنوز در فرهنگ محاوره‌ای ما وجود دارد: زن رضا شلخته است، زنها همه چنین‌اند.

از آن نهی شده بود و فرجام اندوهبار ایشان می‌دانند و همین را در قالب برداشتی نادرست از قرآن، گناه مشترک زنان تلقی می‌کنند و این چنین زن را به جرم زن بودن، سزاوار معاشرت - جز به قدر ضرورت - نمی‌دانند.

امام غزالی می‌نویسد:

حکیمی زنی خواست کوتاه، گفتند: چرا تمام‌بالا نخواستی؟ گفت: چیزی بد است و بد هر چه کمتر، بهتر است و گفت: حقیقت هر چه به مردان رسد از محنت بلا و هلاک هم از زنان رسد و آخر از ایشان کم کسی به مراد و کام دل رسد.

خواجه نظام الملک طوسی می‌نویسد:

اول مردی که فرمان زن کرد و او را زیان داشت و در رنج و محنت افتاد، آدم بود علیه‌السلام که فرمان حوا کرد و گندم بخورد تا از بهشت بیفتاد و دویست سال گریست تا خدای تعالی بر وی ببخشید^۱.

بدین جهت، لغزش یک زن در مقایسه با مرد، بسیار بزرگ نمایانده و ننگی غیر قابل جبران تلقی می‌شود^۲ و در باور عرف اگر مرد به گناهی هم تن آید، به خاطر مصاحبت با زن بوده است و گناه مرد به اغوای زن انجام گرفته و عصیان مرد، گناه زن به‌شمار می‌رود.



۱. جمیله کدیور، زن، ص ۱۳۸.

۲. چراگر ناسزایی زد از مرد و گر جزئی خطایی سر زد از زن

رفیقانش یکی از صد ندانند
ز اقلیمی به اقلیمی رسانند